

کمون پاریس نمونه‌وار نشان می‌دهد که چگونه مارکس به رخدادهای بلاواسطه‌ی جاری در آن بازه‌ی زمانی واکنش نشان داد، این امر هم‌هنگام نمونه‌ی روشنی برای مداخله‌ی مهم در نظریه‌ی مارکسیستی است. لنین در پیش‌نوشته‌ی 1907 پیرامون نامه‌های کوگلمن خلاصه‌وار تشریح کرده است که مارکس چگونه این رخدادها را تجربه کرد: «مارکس که در سپتامبر 1870 قیام را نابخردانه نامیده بود، در آوریل 1871، از آن‌جا که شاهد یک جنبش توده‌ای، مردمی بود، توجه دقیق خود را به شرکت‌کنندگان در این رخداد سترگ معطوف کرد - که در تاریخ جهانی جنبش انقلابی گامی به‌پیش محسوب می‌شد» (LW 12, 100). مارکس علیرغم برخی انتقاداتش از استراتژی کموناردهای در قدرت، بی‌قیدوشرط از این جنبش پشتیبانی کرد حتی بر علیه برخی از دوستانش؛ او در نامه‌ی 17 آوریل 1871 به کوگلمن، به انتقاد جدی از وی پرداخت که اهمیت این جنبش را به‌درستی درک نکرده است (MEW 33، 209).

قبل از هر چیز آموزه‌های استنتاج‌شده‌ی مارکس و انگلس از کمون، تأثیر راهبردی در تاریخ مارکسیسم داشت: این آموزه‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در سپهر مربوط به تبیین نظریه‌ی مارکسیستی پیرامون دولت ایفاء کردند. کمون سه وظیفه را برجسته کرده است که هر انقلاب توده‌ای باید آن‌ها را انجام دهد.

مارکس در پیش‌نوشته‌ی 1872 مانیفست نخستین وظیفه را چنین صورت‌بندی کرد: «کمون پاریس همانا ثابت کرد که چرا طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند ماشین دولتی حاضر و آماده را صرفاً تصاحب کرده و برای منافع خود به‌کار بیاندازد» (MEW 4, 574)، فارسی 62، شهاب برهان). به‌سادگی نمی‌توان «ماشین بوروکراتیک - نظامی را از دستی به دست دیگر (...) منتقل کرد بلکه باید آن را در هم‌شکست» (نامه به کوگلمن، 12 آوریل 1871، MEW 33, 20، 5).

وظیفه‌ی دوم: برپائی یک دولت جدید که «به‌طور اساسی دولت طبقه‌ی کارگر» است (جنگ داخلی، MEW 17, 342) و به‌همین دلیل از طریق محدود کردن دمکراسی نمایندگی به‌نفع کنترل ماشین دولتی توسط کارگران است: «کمون از شوراهایی تشکیل شده بود که با رأی عمومی در مناطق مختلف پاریس انتخاب می‌شدند. آن‌ها پاسخ‌گو و هر زمان قابل عزل بودند. البته اکثریت آن‌ها از کارگران یا نمایندگان شناخته‌شده‌ی طبقه‌ی کارگر بودند. کمون قرار نبود یک نهاد پارلمانی باشد بلکه هم‌هنگام ارگانی قانون‌گذار و اجرایی (...). در حالی‌که به زیر کشیدن ارگان‌های صرفاً سرکوب‌گر قدرت دولتی قدیمی ضروری بود، کارکرد مشروع آن‌ها باید از قدرتی که ادعا می‌کرد بالاتر از جامعه است گرفته شده و به خدمت‌گزاران مسئول جامعه بازگردانده شود» (همان‌جا، 339f).

وظیفه‌ی سوم: برپائی دولتی که مثل هر دولت دیگری قادر به انجام اقدامات سرکوب‌گرانه باشد. بیش از هر چیز کمون پاریس به‌دلیل عدم کاربست این اقدامات شکست خورد. مارکس در 12 آوریل 1871 نوشت: «اگر آن‌ها شکست بخورند، مقصر هیچ چیز دیگری جز *خوش‌قلبی‌شان* نیست... آن‌ها می‌بایست بلادرنگ به‌سوی ورسای پیش‌روی می‌کردند (...). اشتباه دوم: کمیته‌ی مرکزی خیلی زود قدرت را واگذار کرد تا فضا را برای کمون باز کند، این امر نیز از سر عذاب وجدان «سرفرازکننده» انجام گرفت!» (نامه به کوگلمن، MEW 33, 205).

کمون پاریس انقلابی را انجام داد که به‌دلیل مسئله‌ای تعیین‌کننده شکست خورد و به همین دلیل نیز این مسئله برای نخستین‌بار در مرکز توجه قرار گرفت: برپائی نمونه‌ای از دولت که به‌نحو معینی دیگر دولت نیست (وظیفه‌ی دوم)، اما از سوی دیگر هنوز یک دولت باقی ماند (وظیفه‌ی سوم).

منبع: Kritisches Wörterbuch des Marxismus, herausgegeben von Georges Labica und Gerard Bensussan, Herausgeber der deutschen Fassung Wolfgang Fritz Haug. Band 6. Pariser Kommune bis Romantik.

G. BOURGIN, Histoire de la Commune, Paris 1907; ders., u. G. HENRIOT (Hrsg.), Procès-verbaux de la Commune de 1871, Paris 1924; La Commune de Paris et la démocratisation de l'école, Moskau o.J. ; A. DANSETTE, Les origines de la Commune de 1871, Paris 1944; A. GUERIN, 1871, la Commune de Paris, Paris 1966; W.I. LENIN, La Commune de Paris (dieser Sammelband enthält v.a. Auszüge aus Staat und Revolution [LW 25]), Paris 1962 (vgl. auch die Verweise unter dem Stichwort •Pariser Kommune« in LW Register I, 444f.); P.O. LISSAGARAY, Geschichte der Kommune von 1871, Frankfurt/M. 1971 (unveränderter Nachdruck d. Ausg. v. 1877); K. MARX, F. ENGELS, La Commune de 71, hrsg. v. R. DANGEVILLE, Paris 1971; K. MARX, Brief an Ferdinand D. Nieuwenhuis v. 22. Feb. 1881, MEW 35, 159-161; M. SAUTET, Nietzsche et la Commune, Paris 1981 .